
از ناسیونالیسم کرانه باختری تا اسلام‌گرایی نوار غزه

حمید احمدی*

دیباچه

کشمکش میان دولت خود گردان فلسطینی و حماس در فلسطین که به نوعی حاکمیت دو گانه در سرزمین‌های اشغالی منجر شده است یک حادثه مجرد نیست، بلکه بازتاب کشمکشی است که در طول قرن بیستم میان دو جریان ناسیونالیستی و اسلامی در سراسر جهان عرب و خاورمیانه در جریان بوده است. این تضاد گر چه تا حدی بازتاب اختلافات و بازی بر سر قدرت میان جناح‌های فلسطینی است، اما در واقع بیانگر رویارویی میان دو جریان ایدئولوژیک مهم در منطقه است. با این همه دامنه این کشمکش بسیار دیرتر از سایر نقاط خاورمیانه و جهان عرب به فلسطین کشیده شد. شرایط ویژه فلسطین و مبارزه رهایی بخش ملی فلسطینی‌ها یکی از عمده‌ترین عوامل

* دکتر حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران است (hahmadi@ut.ac.ir).

پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال هفتم، شماره ۴، بهار ۱۳۹۰، صص ۱-۱۸.

بروز دیر هنگام کشمکش میان گرایش‌های ملی و اسلامی در فلسطین بوده است. نکته مهم دیگر آن است که اصولاً در فلسطین و به ویژه سرزمین‌های اشغالی پس از تاسیس اسرائیل، میان عناصر ملی و دینی شکاف چندانی وجود نداشته و ضرورت مبارزه علیه اشغال اسرائیل اتحاد صفوف ملی و دینی را ایجاب می‌کرده است.

در فلسطین بر خلاف سایر نقاط جهان عرب، در مقاطع خاصی به ویژه دوره‌های نخستین مبارزات علیه یهودیان مهاجر، رهبری ملی فلسطینی‌ها در دست مقامات روحانی مسلمان قرار داشته است.^(۱) وجود چهره‌هایی همچون حاج امین الحسین مفتی بزرگ قدس و رهبر جنبش‌های فلسطینی قبل از ۱۹۴۸ حاکی از این واقعیت مهم ترکیب ملیت و دین در فلسطین بوده است. پس از اشغال فلسطین و آوارگی فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸ اصولاً رهبری مبارزات فلسطینی به دست رهبران ملی و چپ افتاد و از رهبران مذهبی و یا اسلام‌گرایان در صحنه مبارزات ملی خبر چندانی نبود. این هژمونی جریان‌های ملی فلسطینی تا اواسط دهه ۱۹۸۰ تداوم پیدا کرد و پس از آن بود که جریان‌ات و گروه‌های اسلام‌گرا وارد سیاست‌های فلسطینی شدند.

شاید محبوبیت سازمان‌هایی چون الفتح و چهره‌هایی چون یاسر عرفات که رابطه گسترده و نزدیکی با محافل ناسیونالیستی از یک سو و محافل اسلامی از سوی دیگر داشت، خود باعث شد تا جریان‌ات اسلام‌گرا نتوانند به صحنه سیاست‌های فلسطینی وارد شوند. یاسر عرفات رهبر الفتح و رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین نه تنها از ناحیه مادری ارتباط بسیار نزدیکی با خاندان حسینی از رهبران مذهبی فلسطین داشت بلکه خود نیز در دوره‌هایی از جوانی خود در گروه‌های مذهبی چون اخوان المسلمین فعالیت داشته و مورد احترام اسلام‌گرایان نیز بوده است.^(۲) حمایت اسلام‌گرایان عرب از یاسر عرفات و سازمان الفتح در سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰ در برابر دولت بعث سوریه و حافظ اسد حاکی از این برداشت بود.

به هر روی با شکل‌گیری سازمان فتح در اواخر دهه ۱۹۵۰ و آغاز مبارزات مسلحانه این گروه از ۱۹۶۵ بسیاری از محافل فلسطینی و جوانان آن به سوی این

سازمان جذب شدند و در چهارچوب آن به فعالیت در راه آزادی فلسطین می‌پرداختند. وجود سازمان‌های فلسطینی چپ‌گرای مارکسیست چون جبهه خلق برای آزادی فلسطین^۱، جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین^۲ و جبهه خلق فرماندهی کل^۳ و سایر چپ‌گرایان باعث شد تا گرایشات اسلامی فلسطینی بیشتر از گروه‌های ملی همچون الفتح پشتیبانی کنند. علاوه بر این، سازمان فتح به عنوان سازمان پیشتاز ملی فلسطینی از سوی چهره‌های دینی عرب و غیر عرب نیز حمایت می‌شد.^(۳)

سلطه سازمان‌های ملی گرای فلسطین بر سازمان آزادیبخش و جامعه فلسطین در دهه‌های ۸۰ - ۱۹۶۰ باعث شد تا اصولاً اسلام‌گرایان فلسطینی چون اخوان المسلمین در حاشیه جریانهای فلسطینی قرار گرفته و چندان تمایلی از خود برای آمدن به صحنه نشان ندهند. در میان محافل اسلام‌گرای عرب نیز نامی از جریانهای اسلام‌گرای فلسطینی چون اخوان المسلمین که در سال‌های آخر دهه ۱۹۳۰ شکل گرفته بود، برده نمی‌شد.

کرانه باختری کانون ملی‌گرایی فلسطینی

اینکه چرا کرانه باختری رود اردن در گذشته و امروز، کانون ملی‌گرایان فلسطینی و نوار غزه، کانون اسلام‌گرایان بوده است جای شگفتی نیست. اصولاً شهرهای کرانه باختری چون رام‌الله، طولکرم، الخلیل، نابلس، قدس و نظایر آن از سال‌های پس از تأسیس اسرائیل به کانون فعالیت‌های ناسیونالیست‌های عرب فلسطینی تبدیل شد. سازمان آزادیبخش فلسطین نیز در شهر قدس در سال ۱۹۶۳ از سوی کشورهای عضو اتحادیه عرب به عنوان نماینده قانونی فلسطینی‌ها برای آزادسازی فلسطین به وجود آمد و فعالیت‌های خود را نیز عمدتاً در کرانه باختری متمرکز کرد.^(۴) علاوه بر ساف گروه‌های چریکی عمده ملی‌گرای فلسطینی نیز از همان آغاز کرانه باختری و شهرهای آن‌ها را به

1. Popular front for the liberation of Palestine
2. Democratic front for the liberation of Palestine
3. Popular front for the liberation of Palestine-general command

کانون مبارزات ضد اسرائیلی تبدیل کردند. هنگامی که سازمان الفتح در ۱۹۵۹ در کویت شکل گرفت و به سازماندهی دست زد، نیروهای خود را به کرانه باختری که در آن دوران زیر نظر اردن بود اعزام کرد. رهبران برجسته الفتح چون یاسر عرفات، ابویاد (صلاح خلف) و ابوجهاد (خلیل الوزیر) نیز بعدها از کویت عازم کرانه باختری شدند. نخستین عملیات مسلحانه این سازمان نیز در ژانویه ۱۹۶۵ در کرانه باختری شروع شد و این منطقه به کانون فعالیت‌های چریکهای فلسطینی تبدیل گردید.

بعد از شکست فاجعه‌بار اعراب از اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷، سازمان الفتح از کرانه باختری به عمده‌ترین علمیات چریکی ضد اسرائیلی دست زد تا بتواند با دستیابی به پیروزی نظامی روحیه تلخ شکست ۱۹۶۷ را حداقل در میان فلسطینی‌ها از بین ببرد. این عملیات یعنی نبرد کرامه^(۵) در ۱۹۶۷ کرانه باختری را به کانون عضوگیری ملی‌گرایان فلسطینی و فعالیت‌های نظامی آن‌ها تبدیل کرد. گرچه فلسطینی‌ها ناچار شدند پس از حوادث سپتامبر ۱۹۷۰ کرانه باختری و خاک اردن را ترک کرده و به لبنان بروند اما کرانه باختری اهمیت خود به عنوان کانون ملی‌گرایی فلسطینی را از دست نداد.^(۶) سازمان آزادیبخش فلسطین از خارج سرزمین‌های اشغالی ارتباطات گسترده‌ای در دل این سرزمین داشت. این فعالیت سیاسی و گاه نظامی عمدتاً در شهرهای کرانه باختری رود اردن بود و نه نوار غزه. اعتراضات فلسطینی‌های ساکن شهرهای کرانه باختری در سال‌های دهه ۱۹۷۰ نشانگر نفوذ گروه‌های ملی فلسطینی بوده است. اکثر شهردارهای شهرهای کرانه باختری نیز عمدتاً دارای ارتباطات آشکار و پنهان با سازمان آزادیبخش فلسطینی بودند. پس از سازمان‌های ملی‌گرای فلسطین نیز گروه‌های چپ‌گرای مارکسیست در کرانه باختری دارای نفوذ بودند.^(۷) به طور کلی می‌توان گفت که در سال‌های دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ گروه الفتح و سازمان آزادیبخش فلسطین مرکز تجمع همه ملی‌گرایان و هم‌نیروهای دارای گرایش‌های مذهبی بودند. پیشینه رهبران الفتح به لحاظ خانوادگی و سازمانی به آن‌ها نوعی مشروعیت مذهبی داد، و همین باعث شد تا برخی نیروهای مذهبی فلسطینی عهده‌دار مشاغل عمده‌ای در این

سازمان باشند. برای نمونه شاکر التتشه نویسنده اسلامی فلسطین سال‌ها عهده دار سفارت ساف در عربستان سعودی بود و نوشته‌های خود را عمدتاً به رابطه میان اسلام و فلسطین اختصاص داده بود.^(۸) همچنین می‌توان از حضور برخی چهره‌های برجسته اسلام‌گرای دهه ۱۹۷۰ نام برد که در آغاز فعالیت‌های خود را در درون سازمان الفتح متمرکز کرده بودند. عمده‌ترین آن‌ها مهندس صالح سریه فلسطینی‌الاصل بود که ابتدا در گروه اسلام‌گرای اردنی حزب التحریر الاسلامی فعالیت داشت، اما بعد برای مبارزه با اسرائیل به گروه یاسر عرفات پیوست و پس از اخراج فلسطینی‌ها از اردن، به مصر رفت و در دهه ۱۹۷۰ بنیانگذار نخستین جنبش اسلامی رادیکال یعنی سازمان آزادیبخش اسلامی شد.^(۹) همچنین می‌توان از حضور شیخ عبدالحمید سایح روحانی برجسته فلسطینی در ساف نام برد که سال‌ها رهبری شورای ملی فلسطین^۱ (پارلمان در تبعید) را به عهده داشت.

نوار غزه کانون اسلام‌گرایی فلسطینی

بر خلاف کرانه باختری که کانون اصلی فعالیت‌های گروه‌های ملی و چپ‌گرای فلسطینی بوده است، اسلام‌گرایان فلسطینی نوار غزه را به مرکز فعالیت‌های خود تبدیل کرده‌اند. این تبدیل و تحول نیز محصول سال‌های اخیر نیست، بلکه اصولاً نواز غزه از همان سال‌های بعد از تأسیس اسرائیل و کنترل آن توسط مصر پس از ۱۹۴۸ و بعدها اشغال آن در ۱۹۶۸، مرکز حضور جریانات اسلام‌گرای فلسطینی بود. علت این امر را همانگونه که پیش از این اشاره شد، باید در نزدیکی نوار غزه با مصر و آغاز ارتباط این دو منطقه جغرافیایی جستجو کرد. اصولاً پس از تأسیس سازمان اخوان المسلمین مصر در ۱۹۲۸ و در سال‌های دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ که اخوان در حال گسترش پایگاه‌های خود به خارج از مصر بود، شخصیت‌های اخوان از راه نوار غزه به دیگر مناطق فلسطین رفت و آمد می‌کردند. غزه مرکز رفت و آمدهای نه تنها اسلام‌گرایان فلسطینی بود، بلکه

1. Palestine national council

برخی جریانات مذهبی عربی نظیر سازمان‌های خیریه سعودی و یا نهادهای آموزشی آن بیشتر نوار غزه را به دلیل بافت سنتی و مذهبی آن مد نظر داشتند تا کرانه باختری. با این همه، محافل دینی و اسلام‌گرای فلسطینی در سال‌های هژمونی گفتمان ملی‌گرای فلسطینی فعالیت چندانی در زمینه سیاسی نمی‌کردند و شاید ترجیح می‌دادند تا نظاره‌گر فعالیت‌های گروه‌های ملی و چپ فلسطینی باشند تا دستاوردهای این مبارزات علیه اسرائیل برایشان آشکار شود.

زمینه‌های رشد اسلام‌گرایی فلسطینی

در میان تمام کشورهای عربی، فلسطین آخرین منطقه‌ای بود که شاهد فعالیت‌های اسلام‌گرایی شد. با وجود اینکه اخوان المسلمین در اواخر دهه ۱۹۳۰ در این سرزمین بنیانگذاری شده بود اما به دلایلی که در قسمت پیشین گفته شد، اسلام‌گرایان فلسطینی تنها از اواسط دهه ۱۹۸۰ فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کردند. دو حادثه مهم باعث به صحنه آمدن اسلام‌گرایان در فلسطین شد. نخست، ناکامی ملی‌گرایان فلسطینی در رسیدن به اهداف خود در آزادسازی فلسطین و دوم، رشد اسلام‌گرایی در منطقه پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران.

الف: ناکامی ملی‌گرایان فلسطینی: در اوایل دهه ۱۹۸۰ تحولات مهمی در صحنه فلسطین روی داد که هجوم ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان و اخراج نیروهای چریکی فلسطینی از همه مهمتر بود. در این جنگ که بیش از دو ماه طول کشید، هیچ یک از کشورهای عرب به کمک فلسطینی‌های تحت محاصره در بیروت نرفتند و سرانجام نیز یاسر عرفات رهبر ساف ناچار شد تحت فشارهای شدید بین‌المللی و لبنانی تمامی نیروهای خود را از لبنان خارج کرده و به تونس و یمن ببرد.^(۱۰) حدود شش ماه پس از این تحول برای نخستین بار جنگی داخلی میان گروه‌های فلسطینی در لبنان در گرفت که سوریه و نیروهای امنیتی سوری علت اصلی آن بودند. از آنجا که یاسر عرفات به دلایل خاص خود نیروهای مسلح فلسطینی را به سوریه نبرده بود و در جریان تهاجم اسرائیل

نیز به طور ضمنی حافظ اسد رئیس جمهور سوریه را به خاطر سکوت در برابر هجوم اسرائیل مورد انتقاد قرار داده بود، رابطه میان او و حافظ اسد بسیار تیره شده بود. به همین دلیل سوریه که در میان برخی چهره‌های چپ‌گرای فلسطینی نظیر ابوموسی و ابوصالح اعضای برجسته الفتح نفوذ داشت آن‌ها را به شورش علیه عرفات تشویق کرد. این شورش که به کشته شدن دهها فلسطینی منجر شد، باعث گردید تا نیروهای باقی مانده وفادار به یاسر عرفات به سمت شمال لبنان در بندر طرابلس که مرکز تجمع اسلام‌گرایان وابسته به جنبش توحید اسلامی به رهبری شیخ سعید شعبان بود، پناه برند. پس از این حوادث بود که یاسر عرفات به دلیل ناامیدی از کشورهای رادیکال عرب چون عراق، لیبی و سوریه به سمت مصر رفت و با سفر ۱۹۸۳ خود به قاهره تحریم اعراب را شکست. پس از آن نیز یاسر عرفات تمایل خود را به شرکت در فرایند صلح اعلام کرد.

این تحولات به نوعی نشانگر بن‌بست در فرایند مبارزات فلسطینی‌ها بود و فضایی از یأس و ناامیدی را در میان آوارگان فلسطینی در سراسر منطقه حاکم کرد.

ب: انقلاب اسلامی ایران و رشد اسلام‌گرایی: گرچه در اکثر کشورهای عربی خاورمیانه گروه‌های اسلام‌گرا از دهه‌های پیش از انقلاب اسلامی ایران به وجود آمده بودند، اما وقوع انقلاب در ایران باعث رشد سریع جریانات اسلام‌گرایانه در منطقه شد و گروه‌های قبلاً موجود، اما غیر فعال را به تحرک واداشت. بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرای جهان عرب از جمله مصر، سوریه، تونس، الجزایر و سایر نقاط تحت تأثیر انقلاب اسلامی در ایران قرار گرفته بودند.^(۱۱) فلسطین نیز از جمله این مناطق بود. نخستین گروه‌های فعال اسلام‌گرا به طور مستقیم تحت تأثیر انقلاب ایران شکل گرفتند. مهمترین این گروه‌ها جهاد اسلامی فلسطین بود که توسط گروهی از جوانان وابسته به اخوان المسلمین فلسطین که از رخوت این سازمان ناامید شده بودند پایه‌گذاری شد. برجسته‌ترین چهره این جریان فتحی شقاقی دانشجوی پزشکی فلسطینی در مصر بود که در دوره دانشجویی خود در اوائل دهه ۱۹۸۰ کتابی به نام "خمینی راه حل و

جایگزین" نوشته و منتشر ساخته بود.^(۱۲) فتحی شقاقی به کمک دوستانی چون عبدالعزیز عوده روحانی جوان فلسطینی ساکن غزه سازمان جهاد اسلامی فلسطین را پایه‌گذاری کرد. این سازمان از اواسط دهه ۱۹۸۰ فعالیت‌های خود را گسترش داد و به تدریج به عنوان عمده‌ترین سازمان اسلام‌گرای فلسطین در نوار غزه شناخته شد.^(۱۳) در واقع فعالیت‌های نظامی همین گروه بود که آغاز قیام سراسری فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی، موسوم به انتفاضه منجر شد. این قیام در دسامبر ۱۹۸۷ در شهر غزه آغاز شد و به تدریج به سایر مناطق غزه و سراسر کرانه باختری گسترش یافت.

پیش از آغاز این فعالیت‌های نظامی، گروه‌ها و محافل اسلام‌گرا در نوار غزه در دانشگاه‌های این منطقه و بعدها در مراکز آموزش عالی کرانه باختری نظیر نابلس، طولکرم و قدس شرقی به فعالیت سیاسی پرداختند و در بیشتر انتخابات شوراهای دانشجویی آراء بالایی به دست آوردند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ مشخص شد که نفوذ این محافل در نوار غزه به پای سازمان الفتح گره اصلی فلسطینی رسیده است. در برخی از کانونهای آموزشی به ویژه دانشگاه اسلامی غزه گروه‌های اسلام‌گرا حتی از گروه‌های ملی فلسطینی نیز پیشی گرفتند و کنترل کامل مدیریت دانشگاه‌ها و شوراهای دانشجویی را به دست گرفتند. این محافل و گروه‌های اسلامی تجمع سالانه خود را در نوار غزه برپا می‌کردند تا فعالیت‌های سال بعد را ساماندهی کنند. دست زدن به فعالیت‌های خیریه، برپایی نمایشگاه‌های کتاب و توزیع جزوات از آغاز دهه ۱۹۸۰ به استراتژی اصلی اسلام‌گرایان برای کنترل نوار غزه تبدیل شد. محافل مذکور همچنین به جلوگیری از مظاهر غیر اسلامی نظیر مشروب خواری و یا پدیده بی‌حجابی دست زدند. بدین گونه نوار غزه در اواخر دهه ۱۹۸۰ به کانون مهم اسلام‌گرایان فلسطینی تبدیل شده بود. گرچه گروه‌های فلسطینی از اواسط دهه ۱۹۸۰ به حضور اسلام‌گرایان حساس شده بودند و تلاش داشتند به تدریج حضور خود را در این منطقه استحکام ببخشند، اما چندان در این کار موفقیت نداشتند.

رشد و گسترش نفوذ جنبش جهاد اسلامی فلسطین نگرانی بسیاری از محافل

فلسطینی، اسرائیل و عرب را برانگیخت و آن‌ها را از رخنه تدریجی ایران در سرزمین‌های اشغالی به ویژه نواز غزه به هراس انداخته بود. این نگرانی باعث شد تا برای جلوگیری از این نفوذ چاره‌اندیشی شود. در میان فلسطینی‌ها می‌توان به حساسیت اعضای قدیمی اخوان المسلمین اشاره کرد که رشد جهاد اسلامی را نشانه از صحنه خارج شدن خود می‌دانستند. اسرائیل نیز که از رشد محبوبیت جهاد اسلامی فلسطین نگران بودن به نوعی از فعالیت گروه‌های اسلامی دیگر برای خنثی‌سازی و کاهش رشد جهاد اسلامی استقبال می‌کرد. نگرانی برخی محافل عربی نظیر عربستان سعودی و امارات عربی متحده بیش از دیگران بود. به همین خاطر بود که در نتیجه همکاری میان محافل عربی و اعضای قدیمی اخوان المسلمین فلسطین، در اواسط سال ۱۹۸۸ گروه جدیدی به عنوان حماس به صحنه فلسطین وارد شد و به تدریج به مهمترین گروه اسلام‌گرای فلسطینی تبدیل گردید.^(۱۴) به این ترتیب در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ اسلام‌گرایان نه تنها بر نوار غزه بلکه در شهرهای کرانه باختری نیز هواخواهی برای خود پیدا کردند.

آنچه باعث رشد بیشتر اسلام‌گرایان شد، ادعای تداوم مبارزه مسلحانه آن‌ها با اسرائیل و آزادسازی فلسطین بود. سازمان آزادیبخش فلسطین که در ۱۹۸۹ اسرائیل را به رسمیت شناخته بود، در صدد بود تا به کمک آمریکا و کشورهای عرب، از راه صلح و مذاکره با اسرائیل استراتژی آزادسازی فلسطین و ایجاد سرپناهی برای فلسطینی‌ها را به پیش ببرد. آنچه که بیشتر به محبوبیت اسلام‌گرایان منجر شد عدم پیشرفت فرایند صلح در پایان دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بود. کنفرانسهای مادرید در سال‌های ۹۱-۱۹۹۰ گشایش چندانی در فرایند صلح به وجود نیاورد. حمله عراق به کویت و فراموش شدن فرایند صلح در اثر دلمشغولی آمریکا و اعراب به دفع تجاوز صدام حسین به کویت فرایند صلح را با هاله‌ای از ابهام روبه‌رو ساخت. کارشکنی‌های اسرائیل نیز مزید بر علت بود. در این فضای پر ابهام بود که یاسر عرفات رهبر ساف مذاکرات مستقیم با اسرائیل را تنها راه پیشبرد صلح دانست و با کمک نروژ در مذاکرات

محرمانه با اسرائیل درگیر شد. پیامد این تلاش قرارداد صلح اسلو بود که بازگشت ساف و رهبران آن به سرزمین‌های اشغالی و تأسیس دولت خودگردان در آن منطقه را تضمین کرد. به هنگام بازگشت یاسر عرفات به سرزمین‌های اشغالی، کرانه باختری به کانون اصلی استقرار دولت خودگردان تبدیل شد. با این همه، کارشکنی‌های اسرائیل مانع پیشرفت فرایند صلح اسلو شد و بسیاری از وعده‌های داده شده به فلسطینی‌ها تحقق پیدا نکرد. این بن‌بست و ناامیدی در نهایت به سود اسلام‌گرایان، حماس و جهاد اسلامی که مدعی بی‌نتیجه بودن صلح بودند تمام شد و قدرت و نفوذ آن‌ها را روز به روز گسترش داد.

رقابتهای ملی - اسلامی درون سرزمین‌های اشغالی

بن‌بست فرایند صلح اسلو به‌رغم تلاش‌های کشورهای عرب و ایالات متحده برای پیشبرد آن در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های نخستین قرن بیستم، رشد بیشتر گروه‌های اسلامی را در سرزمین‌های اشغالی تضمین کرد. تحولات جهانی همچون عملیات سپتامبر ۲۰۰۱ و تحولات عراق در ۲۰۰۳ که به سرنگونی رژیم صدام حسین انجامید به محبوبیت اسلام‌گرایان رادیکال خاورمیانه کمک کرد. بدیهی است وضعیت بحرانی فلسطین نیز باعث شد تا جریانات اسلام‌گرا درباره تحقق ادعای خود مبنی بر بی‌ثمری استراتژی صلح بیشتر تأکید کنند. از سوی دیگر مرگ یاسر عرفات در اوایل قرن بیست و یکم و نبود شخصیت فرهمند دیگری برای رهبری فلسطین، به اسلام‌گرایان فرصت بیشتری داد تا بر راه حل اسلامی خود پافشاری کنند. کارشکنی‌های اسرائیل در فرایند صلح و کارهای دولت خودگردان فلسطینی نیز به افزایش قدرت و جایگاه اسلام‌گرایان کمک کرد.

این ضعف ملی‌گرایی و رشد اسلام‌گرایی فلسطینی در انتخابات سراسری فلسطینی در سال ۲۰۰۵ آشکار شد که در آن گروه حماس توانست بیشترین آراء را به خود اختصاص دهد و مقام نخست وزیر دولت خودگردان را به عهده گیرد.

حاکمیت دوگانه در فلسطین

پیروزی حماس در انتخابات داخلی فلسطینی‌ها، رقابت میان ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان را که از سال‌های دهه ۱۹۹۰ آغاز شده بود و گروه‌های ملی و اسلامی را در برابر هم قرار داده بود، تشدید کرد. این رقابتها به ویژه در منطقه کرانه باختری و نوار غزه بیش از همه آشکار گشت. کنترل حماس بر دولت و پیروزی آن در انتخابات باعث بروز مشکلات زیادی برای دولت خودگردان نیز شد. دولت‌های عربی که از ایدئولوژی رادیکال حماس ابراز نگرانی می‌کردند، کمکهای اقتصادی خود را به دولت خودگردان که به شدت به آن‌ها نیازمند بود قطع کردند. تلاش‌های دولت خودگردان و شخص محمود عباس رئیس جمهور فلسطین برای متقاعد کردن حماس به شناسایی اسرائیل نیز فایده نبخشید. و همین مسأله به تداوم تحریمهای اقتصادی و گرفتاریهای دولت خودگردان منجر شد. اسرائیل که از این وضعیت خشنود بود بر فشارهای خود بر فلسطینی‌ها افزود و وعده‌های جزئی را نیز برای پیشبرد فرایند ملی متوقف کرد.

این بن‌بست به نوبه خود تضادهای میان دولت خودگردان با نیروهای سازمان الفتح و حماس را تشدید کرد و به بروز درگیریهای مسلحانه انجامید. کنترل کرانه باختری توسط دولت خودگردان و گروه الفتح باعث شد تا حماس به تدریج پایگاه‌های خود را به نوار غزه منتقل سازد. در رویارویی نهایی میان فتح و حماس که به درگیری مسلحانه انجامید حماس تمامی نوار غزه را از وجود طرفداران دولت خودگردان و الفتح پاک کرد^(۱۵) و بدین ترتیب فلسطین دارای یک منطقه جغرافیایی تقسیم شده گشت. این تحولات باعث شد محمود عباس رئیس جمهور فلسطین دولت حماس را از کار برکنار کند و سالم فیاض را به نخست‌وزیری فلسطین منصوب نماید. این حرکت آغاز استقرار حاکمیت دو گانه فلسطین بود. در یک سو در کرانه باختری محمود عباس رئیس دولت خودگردان و نخست‌وزیر منصوب او سالم فیاض قرار داشتند و در سوی دیگر در نواز غزه حماس بود که اقدام محمود عباس را غیر قانونی می‌دانست و برای خود مشروعیت دموکراتیک قایل بود. این وضعیت بسیاری از

فلسطینی‌ها و اعراب را به حالت ناامیدی از آینده فلسطین و راه حل مشکل آن انداخت. اقدامات خشونت طلبانه اسرائیل علیه حماس و جهاد اسلامی در نوار غزه نیز بر دامنه مشکلات افزود.

جنگ ۲۲ روزه و استراتژی نوین حماس

گرچه گذشت زمان مسأله اختلافات حماس و فتح و رویارویی آن‌ها در غزه را تا حدی تحت الشعاع قرار داده بود و تلاش‌های کشورهای عرب از جمله عربستان سعودی برای آشتی میان آن‌ها در طائف در سال ۲۰۰۸ نیز تا حدی موضوع را همچنان در حاشیه مسایل خاورمیانه نگهداشته بود، اما رویدادهای آغاز سال ۲۰۰۹ میلادی یعنی درگیری میان ارتش اسرائیل و حماس در غزه، بار دیگر مسأله اسلام‌گرایان فلسطینی را در صدر اخبار روز قرار داد. گرچه جنگ ۲۲ روزه که به لحاظ فرایند الگوهای تحول، شباهت بسیاری با جنگ ۳۳ روزه میان حزب‌الله و اسرائیل داشت ظاهراً در پی تبادل آتشهای موشکی از سوی حماس علیه اسرائیل آغاز شد اما می‌توان گفت این امر یک حادثه عادی و غیر مترقبه نبود که حماس از آن بی‌خبر باشد. در واقع شروع عملیات حماس و واکنشهای اسرائیل، از چشم رهبران حماس دور نبود و آنان به نوعی از پیامدهای اقدامات خود مطلع بودند. می‌توان گفت که این اقدام نوعی ابتکار سنجیده از سوی حماس برای مقابله با بحران بود که در اثر گذشت زمان و انزوای این سازمان از صحنه تحولات فلسطینی گریبانگیر آن شده بود. رهبران حماس با این ابتکار قصد داشتند بار دیگر اسلام‌گرایی را در محور سیاستهای مبارزات فلسطینی قرار داده و به مردم فلسطین این نکته را گوشزد کنند که مبارزه مسلحانه تنها راه باقی مانده برای رویارویی با اشغالگران اسرائیل است. با این همه آنچه حماس نیز همانند حزب‌الله در لبنان پیش بینی نکرده بود نوع واکنش اسرائیل به اقدامات تلافی جویانه آن علیه غزه بود.

تداوم عملیات گسترده اسرائیل علیه غزه به نوعی یادآور اقدامات اسرائیل در لبنان

در ۲۰۰۶ و پیش از آن در لبنان ۱۹۸۲ بود. حملات مخربی که اهداف غیر نظامی را هدف قرار می‌داد و هدفش اعمال فشار بر مردم به منظور ایستادگی در برابر نیروهای شبه نظامی خودی بود. اسرائیل پیش از این در سال ۱۹۸۲ در لبنان با این شیوه توانست نیروهای لبنان را علیه ساف و رهبری آن به اعمال فشار وادارد. در پی همین فشارها بود که ساف نیروهای خود را پس از ۱۳ سال از لبنان خارج کرد. گرچه این شیوه جنگ موسوم به جنگ کثیف^۱ در لبنان نیز به اعمال فشار نیروهای لبنانی بر حزب‌الله منجر شد. اما با توجه به بومی بودن حزب‌الله، پیامدهای سال ۱۹۸۳ را به دنبال نداشت. گرچه نیروهای سیاسی لبنان و نیز بسیاری از کشورهای جهان عرب، حزب‌الله را به خاطر دست زدن به جنگ و تخریب لبنان مورد شماتت قرار می‌دادند، اما زمان جنگ حزب‌الله را تحت فشار شدید نیروهای لبنان قرار ندادند. این موضوع همچنین باعث خلع سلاح نیروهای شبه نظامی حزب‌الله نیز نشد. اما تأثیر عمده‌ای که جنگ ۳۳ روزه به جای گذاشت، اجتناب حزب‌الله از دست بردن به هر گونه اقدام نظامی علیه اسرائیل از خاک لبنان بود. در واقع پس از پایان جنگ ۳۳ روزه، اسرائیل به یکی از اهداف عمده خود که بازدارندگی حملات حزب‌الله علیه اسرائیل بوده دست یافت. واکنش اسرائیل به اقدامات حماس در غزه را نیز می‌بایست در همین چهارچوب مورد بررسی قرار داد. همچون مورد جنگ سی و سه روزه، حماس نیز یک نیروی بومی در نوار غزه است و همانندسازی آزادیبخش فلسطین در لبنان نیروی بیگانه محسوب نمی‌شود. بنابراین یکی از اهداف جنگ ۲۲ روزه از سوی اسرائیل اعمال فشار بر حماس از راه وارد آوردن تخریب‌ها و تلفات گسترده بر غیر نظامیان به منظور اجتناب حماس از حملات نظامی آینده از غزه بود. واکنش منفی بسیاری از کشورهای عرب نظیر مصر، عربستان، اردن و سایر کشورها که اقدامات حماس را نوعی ماجراجویی غیر عقلایی می‌دانستند از یکسو، و مواضع دولت خودگردان و نیروهای فلسطینی در کرانه باختری از سوی دیگر، همانند اعمال فشارهایی بود که در سال ۲۰۰۶ بر حزب‌الله لبنان اعمال می‌شد. اسرائیل

1. Dirty war

بر آن بود که با استراتژی خود در جنگ ۲۲ روزه نیروهای لبنان، نوعی اقدام بازدارنده در رابطه با حملات نظامی و موشکی حماس به وجود آورد، چرا که حماس نیز با نگرانی از حملات دوباره گسترده اسرائیل و تخریب‌های غیر نظامی و واکنش‌های احتمالی منفی داخلی و خارجی، از دست زدن به اقدامات نظامی آینده اجتناب خواهد کرد.

حماس و فتح و آینده پیش روی

آنچه که آینده حماس را با دشواری مواجه خواهد ساخت، مسأله بازسازی نوار غزه و شیوه اتمام این کار با توجه به اختلافات میان اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان وابسته به دولت خودگردان و سازمان الفتح است. بسیاری از کشورها و مجامع کمک‌رسانی جهان که داوطلب کمک‌های مالی برای بازسازی غزه و جبران خسارت وارده بر غیر نظامیان شده‌اند این کمک‌ها را یا از راه نهادهای کمک‌رسانی بین‌المللی و یا از طریق دولت خودگردان به غزه می‌رسانند. با این همه، تداوم حاکمیت دوگانه و اختلافات فتح و حماس و کنترل نوار غزه توسط نیروهای اسلام‌گرا این کار را با دشواری مواجه ساخته است. از آنجا که حماس ابزار کافی برای به دست گرفتن کمک‌های بین‌المللی و انجام کار بازسازی را ندارد، نمی‌تواند از آن به عنوان وسیله‌ای جهت گسترش و یا حداقل حفظ موقعیت خود در میان ساکنان غزه بهره بگیرد. برخی گزارشات مربوط به اعتراض نهادهای کمک‌رسانی بین‌المللی نظیر سازمان ملل مبنی بر جلوگیری حماس از اقدامات کمک‌رسانی نیز تا حدی به زیان این گروه تمام شده است. بدین خاطر است که ادامه اختلافات میان فتح و حماس و کنترل یکجانبه حماس بر نوار غزه، مسأله بازسازی غزه و توزیع کمک‌های بین‌المللی میان ساکنان این منطقه را با دشواری روبه‌رو ساخته و این مسأله در نهایت به زیان حماس تمام شده و احتمالاً موقعیت دولت خودگردان را در میان مردم غزه بهبود خواهد بخشید. با توجه به همین نکته است که رهبران حماس در برابر دو گزینه تداوم اختلافات با فتح و حاکمیت دوگانه و یا در پیش گرفتن موضع

آشتی جویانه قرار گرفته‌اند و ناچارند میان این دو راه یکی را انتخاب کنند. بدون شک راه اول، یعنی تداوم اختلافات و حاکمیت دوگانه و به همراه آن مشکلات ناشی از آن برای بازسازی غزه، بیش از هر چیز به زیان حماس تمام شده و موقعیت مردمی آن‌ها را در ذهن ساکنان غزه و کرانه باختری و نیز کشورهای خارجی تضعیف خواهد کرد. به این خاطر است که حماس چاره‌ای جز تغییر در مواضع خود و در پیش گرفتن راه آشتی با دولت خودگردان و پایان دادن به حاکمیت دوگانه را ندارد. گرچه این آشتی به نوعی مشروط به پذیرش شرایط دولت خودگردان در رابطه با شناسایی اسرائیل از سوی حماس است، اما رهبران حماس با حاشیه‌ای کردن این شرایط و طرح مسایل دیگر برای آشتی، می‌توانند به نوعی بر سر مواضع خود نیز بمانند و به موقعیت دشوار فراروی خود و کل جامعه فلسطینی پایان دهند.

دستاورد

بحث اساسی این پژوهش آن بود که درگیری‌های میان حماس و فتح در نوار غزه و کرانه باختری، نمادی از درگیری طولانی میان گرایش‌های اسلامی و ناسیونالیستی در جهان اسلام به‌طور عام و جهان عرب به‌طور خاص است که به‌دلیل جلوه‌های متاخر آن در خاورمیانه برای برخی از ناظران و پژوهشگران شگفت‌آور می‌نمود. بر خلاف تصور رایج، این درگیری به‌دلیل ریشه داشتن آن در ایدئولوژی‌های رقیب به آسانی قابل حل نیست. گرچه تلاش‌های میانجی‌گرایانه کشورهای عربی، به‌ویژه مصر و عربستان تا حدی و آن هم به‌طور موقت، شدت و گستره درگیری میان فتح و حماس را کاهش می‌دهد، اما باعث پایان رویارویی میان آن‌ها نخواهد شد. آنچه که می‌تواند جناح‌های قدرتمند و رقیب فلسطینی را از رویارویی بر حذر دارد، تجربیات فراروی آن‌ها در گذر زمان و برخورد با مشکلات چند لایه ایست که حل آن‌ها تا حدی در گروی آشتی میان جناح‌های عمده سیاسی فلسطینی است. با توجه به آرمانگرایی حماس و تازه کار بودن آن در صحنه فلسطین و با توجه به محبوبیت گرایش‌های ناسیونالیستی فتح، هردو جناح

قدرتمند فلسطینی در فرایند زمان به این نتیجه می‌رسند که هیچ‌یک قادر به حذف دیگری از صحنه نیست و رعایت قواعد دموکراتیک و در عین حال آشتی با واقعیت‌های سیاسی موجود راه بهینه کنار آمدن با مشکلات جامعه فلسطینی است. ❖

پی‌نوشت‌ها:

۱. در این رابطه بنگرید به: حمید احمدی، «رستاخیز اسلامی در فلسطین»، کیهان (۵ دی ۱۳۶۸).
- Z. Elpeleg, *The Grand Mufti: Haj Amin al-Hussaini, Founder of the Palestinian National Movement*, London: Routledge, 1993.
۲. در رابطه با فعالیت‌های یاسر عرفات در گروه‌های اسلامی بنکرید به:
Said K. Aburish, *Arafat: From Defender to Dictator*, Bloomsbury Publishing PLC 1999.
۳. حمایت امام خمینی از فتح و دستور پرداخت وجوهات مذهبی به حساب این سازمان نمونه‌ای از محبوبیت فتح در میان رهبران مذهبی غیر عرب بود.
4. Sami Mussalam, *PLO: The Palestine Liberation Organization*, Amana: Publication, 1989.
۵. بنگرید به: اتحادیه انجمنهای اسلامی اروپا، نبرد کرامه، تهران: بی‌جا، ۱۳۵۸. در باره این نبرد همچنین بنگرید به خا طرات ابو ایاد: ابو ایاد، فلسطینی آواره، ترجمه حمید نوحی، تهران: قلم، ۱۳۵۹.
۶. محمود نورانی، سیاست خارجی ساف در فلسطین اشغالی ۱۹۶۴-۱۹۸۸، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۷۶.
۷. در این باره بنگرید به: فواد جابر، تاریخ انقلاب فلسطین، ترجمه حمید احمدی، تهران: الهام، ۱۳۶۲.
۸. برای نمونه بنگرید به پژ و هش او در باره اسلام و فلسطین در کیهان (۱۳۶۲).
۹. در رابطه با او و فعالیتها و اندیشه‌هایش بنگرید به: هر ایر دکم‌جیان، جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه دکتر حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۷۷. و نیز: ژیل کپل، پیامبر و فرعون: ترجمه دکتر حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۸۳.
۱۰. در باره حضور ساف در لبنان و خروج آن از این کشور بنگرید به:
Rex Brynen, *Sanctuary and Survival: The PLO in Lebanon*, Boulder:

Westview, 1999.

۱۱. نگاه کنید به: حمید احمدی، «جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه و انقلاب اسلامی ایران» در مجموعه مقالات جهان سوم، به کوشش حاتم قادری، تهران: سفیر، ۱۳۶۹.
۱۲. فتحی شقاقی، الخميني، الحل و البدیل، قاهره: المدبولی، ۱۹۸۲. بنگرید به ترجمه این کتاب از سوی سید هادی خسروشاهی با عنوان حرکت اسلامی فلسطین از آغاز تا انتفاضه، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۳. در این رابطه بنگرید به: زیاد ابوعمر، جنبش اسلامی در کرانه باختری و نوار غزه، مترجم حسن خامه یار، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۴. جواد الحمد، ایاد البرغوثی، سیری در اندیشه سیاسی جنبش حماس، ترجمه سید حسین موسوی، تهران: مرکز مطالعات خاورمیانه، ۱۳۸۲.
۱۵. در رابطه با چگونگی کنترل حماس بر غزه بنگرید به:

Hamas coup in Gaza , International Institute for Strategic Studies, Volume 13, Issue 5
– June 2007